

تشریح دوگانگی نماد آتش در آیین زرتشتی

اسفندیار اسفندی*

استادیار گروه فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران، ایران

فاطمه غلامی

دانشجوی کارشناسی ارشد گروه فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۶/۰۳/۲۶، تاریخ تصویب: ۸۶/۴/۲۵)

چکیده

بررسی جایگاه متمایز آتش و تأثیر ژرف آن بر زندگی روزمره و تاریخ جوامع بشری، آن چنان که مد نظر گاستون باشلار و دیگر نظریه پردازان نقد مضمونی است مستلزم این است که از گستره‌های مختلف دانش مدد بجوییم. تاریخ، روانشناسی، جامعه‌شناسی، شاخه‌های مختلف علم فیزیک، قوم‌شناسی و مردم‌شناسی تاریخی، هر یک بخشی از این گستره هستند. مقاله حاضر بدون بهره‌گیری از همه این زمینه‌ها به این نکته می‌پردازد که آتش به صورت بالقوه می‌تواند طیف گسترده‌ای از معانی را به همراه داشته باشد. همین امر، این عنصر را به مجموعه‌ای معنایی و به دنبال آن مجموعه‌ای از مفاهیم نمادین مبدل می‌سازد. از ورای این ویژگی‌های نمادین است که ما به بررسی این پدیده خواهیم پرداخت و توصیفات و تحلیل‌های خود را بر پیرامون محور دوگانگی و تناقض بزرگ این پدیده پیش خواهیم برد (آتش مخرب/ بارور کننده؛ نماد زندگی / نماد مرگ). در این راستا، اساس کار خود را بر پایه آیین زرتشت بنا می‌نهمیم که بیش از دیگر آیین‌ها و سنن، ویژگی‌های نمادین آتش را بارز و ارزشمند می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: آتش، نماد، دوگانگی، سنت، آیین زرتشت، باشلار (Bachelard).

مقدمه

آیا می‌توان در شکل‌گیری تفکری خرد گرایانه دربارهٔ نماد آتش، فریبندگی نهفتاری آن را نادیده گرفت؟ آیا می‌شود از جذابیت آتش که تداعی‌گر رشته‌های اولیهٔ غرایزمان است، چشم پوشید؟ در اینجا از فریبندگی شگفت‌شعله‌های آتش در شومینه سخن به میان می‌آوریم که تصویرش در ذهن کودکانه و بعد ها جوان ما باقی می‌ماند. این چرخش و افسون بی‌وقفه، کافی است تا سوختن شعله را همانند پدیده‌ای متعالی از شیمی بنمایاند (باشلار نیز در کتاب خود از خاطرهٔ آتش شومینه در دوران کودکی‌اش یاد می‌کند، (۱۹۴۹، ۲۵-۲۶)). در واقع ویژگی اجتماعی آتش، و به بیانی دیگر، بعد عملی، هنری و معنوی آن است که با ارائه جایگاهی قابل قبول و متمایز، نیروی بالقوهٔ نمادینش را به نمایش می‌گذارد. از دیدگاه پیرس (Pierce) نماد یعنی پدیده‌ای که به موضوعی دلالت کرده و آنرا تداعی کند (دوکرو و شافر ۱۹۹۵). قدرت نمادین آتش، آن را تبدیل به ابزاری ایده‌ال در مذهب کرده است. این نکته گواه وجود آتش در آیین‌های متفاوت، به ویژه در آیین سه هزار سالهٔ زرتشت است. امروزه آیین زرتشتی در ترکمنستان کنونی، جایگاهی الهی به آتش اختصاص داده و به وسیلهٔ مناسک و اعتقادات سعی در حفظ آن در زندگی روزمرهٔ پیروان این مذهب و فرزندانشان دارد.

در دنیای مدرن، کمتر اثری به بازمینی موضوع آتش پرداخته است که از این میان می‌توان به *روانکاوی آتش* اثر گاستون باشلار اشاره کرد. در این مقاله با ارجاع به این اثر سعی کرده ایم که دوگانگی مادی آتش به نمایش بگذاریم، دوگانگی که، بعدها خواهیم دید، در آخرین تحلیل، منجر به ایجاد نوعی تقسیم بین زندگی و مرگ می‌شود، و به نوبهٔ خود در برگیرندهٔ نمادهای متفاوت سنتی‌ای است که در ارتباط با این کیمیای وصف‌ناپذیر طبیعت هستند.

بحث و بررسی

مفهوم دوگانه تخریب و باروری در نماد آتش

نماد آتش در طول تاریخ دستخوش دگرگونی‌های متعدد و محسوسی شده است که دسته‌بندی آنها اساس و پیکرهٔ این مقاله را تشکیل می‌دهد. با این حال، علی‌رغم تعدد معانی مجازی و قالب‌های اتخاذ شده برای این نماد، بررسی کلی و بینابینی اشکال متفاوت آن این فرصت را فراهم می‌آورد تا دو مشخصهٔ بارز و در عین حال متضاد این عنصر برجسته از چهار عنصر اصلی آشکار شود. تخریب و باروری به ترتیب ارزش‌های منفی و مثبت اولین

تقسیم‌بندی ما را تشکیل می‌دهند.

به نظر می‌رسد که درک تحلیلی بعد مخرب آتش، مستلزم این نکته است که پیشاپیش برتری بعد اجتماعی آن بر بعد طبیعی‌اش را بپذیریم. در همه جوامع بشری، و در هر نوع شرایط اقلیمی، شناخت خطرات ناشی از آتش و خاصیت «سوزندگی» آن، همیشه بخشی از آموزش‌های اولیه کودکان در بطن خانواده‌ها بوده است. کودک در کانون خانواده پرورش می‌یابد، به بیان دیگر، درون جامعه کوچکی رشد می‌کند که اولین هسته تشکیل دهنده ادراک‌های تجربی و نمادین بعدی وی به حساب می‌آید. به این ترتیب، از همان دوران کودکی او شیفته ویژگی‌های مادی آتش شده است و به هشدارهای والدینش چندان وقعی نمی‌نهد. در واقع، او در هر لحظه خطر مواخذه شدن از سوی والدین را به جان می‌خرد، چرا که ممکن است از بخت بد جاذبه شعله‌های آتش به او آسیبی برساند. با این وجود، و رای حس تجربی درد، این «تحدیر اجتماعی» (باشلار، ۲۸) است که کودک را در برابر پیامدهای تلخ و ناخوشایند ناشی از نزدیکی بیش از اندازه به آتش مصون می‌دارد.

غنی‌ترین باورمندی‌های منسوب به آتش، به ویژه باورهایی که به نیروی بالقوه مخرب آن مربوط می‌شوند، از فرهنگ و مذاهب هندی برخاسته‌اند. «آگنی» (شوالیه و گیربران، ۴۳۵) یا آتش مخرب، در مکتب هندوئیسم ایزدی است که روان‌های سرگردان را عذاب می‌دهد. نام این ایزد نیز خود تداعی کننده درد و رنج است. آگنی نمادی است که تمایل به تخریب و نابودی موجود زنده دارد، این همان آتش سوزان جنگ، مجازات، انتقام و نیز آتش عواطف و احساساتی است که قوای فرد را از درون به تحلیل می‌برد. بنابر آموزه‌های گوتاما بودا (به زبان امروزی، بودا)، به نظر می‌رسد که آتش تجلی همزمان برون و درون آدمی است. از این نگرش، آتش ظهور نمادین پیچیدگی‌های متفاوتی است که بشر بدان گرفتار می‌شود و همچنین تجلی ضمیر ناخودآگاه آشفته، تضادهای درونی، سوداهای نهفته و احساسات سرکوب شده اوست. از اینرو، حس تجربی سوختن و همتای آن یعنی تحدیر اجتماعی به نوبه خود معیاری برای سنجش جنبه اجتماعی عنصر آتش می‌شوند.

۱. آتش بزرگ جهنم

بعد مخرب آتش تا آنجا پیش می‌تازد که در فضای ماوراءالطبیعه و مرموز جهنم، جنبه «اهریمنی» پیدا می‌کند. در اینجا، جنبه منفی وسعت بیشتری می‌یابد تا برخی برداشت‌های مهم ناشی از یکتاپرستی، و به ویژه شیطان را که نماد «شر» و مفهوم به غایت اخلاقی «گناه» است،

در بر بگیرد. آتش که در پیکره غالب و حزن‌انگیز شرارت شخصیت یافته است، با تکیه بر تمثیل‌های هنری، به ویژه در عرصه ادبیات و هنرهای زیبا، قادر به عینیت بخشیدن به توانایی‌های بالقوه‌اش می‌شود.

در این شرایط، عنصر آتش ارتباطی مستقیم با ایده تباهی و از هم پاشیدگی اجزای کالبد موجود زنده دارد. همانگونه که پیش از این یادآور شدیم، این مکان نمادین، قلمروی ماوراءالطبیعه است. یکتاپرستی الهی با وارد کردن جنبه منفی نماد آتش در جهنم «روز داوری و هلاک گناهکاران» (شوراک، ۷۰۳)، قادر به ایجاد حس درد و رنجی ناگزیر و در عین حال مادی و روانی شده است. عدالت آسمانی به وسیله زبان‌های آتش (که در این موقعیت تبدیل به نماد نیروی حیات شر شده است) به مجازات کننده‌ای بی‌رحم تبدیل می‌شود. در این حالت، آتش به گستره بی‌حد و مرزی اطلاق می‌شود که همان اساس مرگ و نابودی مطلق جسمی است. از میان نویسندگان، دانه قدرت سوزان و مخرب ناشی از آتش را همچون «منزلگاهی ابدی» در نظر گرفته است. در کتاب *کلمی الهی*، در بخش جهنم، وی تصویری نمادین و بی‌نظیر از دنیای «دوزخیان» را ترسیم می‌کند. نه دایره متحدالمركز جهنم اودر بر گیرنده نقوش ظریفی‌اند که بیانگر پستی‌ها و ضعف‌های انسانی‌اند، قاتل‌ها، آنانکه خودکشی کرده‌اند، کافران، متزوران، دزدها و غیره همگی می‌بایست مجازات‌های سنگینی را در این عرصه بر افروخته از آتش تحمل کنند. (دانه، ۱۹۹۶)

نظیر همین گونه تفاسیر و کاربردهای نمادین را، به ویژه از بعد منفی آتش، در لابلاهای باورها و آرمان‌های مختلف اعم از مسیحیت، اسلام، هندویسم و یا بودائیسیم می‌یابیم. هر بار نماد آتش متضمن جنبه افراطی درد و رنج‌ها و پادافره‌هایی است که در انتظار بزهکاران است. در این میان، تنها یک استثناء به چشم می‌خورد که آن هم به باورهای آیین زرتشتی مربوط می‌شود.

۲. دوزخ بدون آتش در آیین زرتشت

درباره آنچه که به آیین زرتشت مربوط می‌شود، جایگاه ویژه آتش نیازی به اثبات ندارد. کافی است کمی در سرزمین ایران سیر کنیم تا بقایای مکان‌هایی قدیمی را بیابیم که به آیین آتش الهی اختصاص داده شده‌اند. آتش زرتشتی پدیده‌ای است که پیش از هر چیزی، معنوی و بری از هر گونه آلودگی است. از این دیدگاه دخول میزان ناچیزی از ماده‌ای متفاوت، حقیقی یا خیالی، پاکي هماهنگ شعله را می‌آلاید و به آن آسیب می‌رساند. بنابراین، دیدگاه زرتشتی

در باره موقعیت نمادین آتش، در برابر سایر آیین‌ها ایستاده و آنها را انکار می‌کند. این دیدگاه متفاوت، مفهومی کاملاً متمایز از دنیای جهنمی را به دنبال دارد، در حالیکه در همه ادیان بزرگ، نشان و یا حتی ماده اصلی ساختار جهنم، آتش است، اما این عنصر به عنوان تنها ارزش (در معنای جسمی و عرفانی)، در جهنم زرتشتی حضور ندارد. با توجه به مرکزیت و ویژگی هشدار دهنده عنصر آتش (در معنایی که ارسطو از این کلمه ارایه کرده است) برای این دین بدترین مسئله قابل تصور می‌تواند نبود آتش و به تبع آن، نبود نور به عنوان یکی از اجزای تشکیل دهنده‌اش باشد. به این ترتیب، در نزد زرتشتیان، عذاب‌آورترین کیفرها ورود به جهنمی تاریک است که همین تاریکی نیز نمادی از ویژگی منفی مرگ است (فروه‌وشی، ۱۳۵). در این جهنم، سیاهی بر نور مستولی می‌گردد. با وجود این، چنین هم‌کنشی بین‌فرهنگی‌ای میان تاریکی و روشنایی در هر دو معنای آن قابل قبول است، چرا که در قلمرو دنیای فانی (Empirie) بر اساس سنت، تاریکی با عزا، غصه و تحقیر پیوندی ناگسستنی دارد. بدین‌سان، معادله زرتشتی که بر پایه آن دوزخ برابر با تاریکی + ناپاکی است، درستی خود را از این راه به اثبات می‌رساند. (آتش = پاکی، تاریکی = ناپاکی، پس دوزخ = تاریکی) کلیه مضامین مادی و روانی که به طور سنتی به دوزخ نسبت داده شده‌اند، از این معادله سرچشمه می‌گیرند: بی‌نظمی و آشفتگی، پوچی و هلاکت، اضطراب و تشویش، بدبینی و بدبختی، درد و غصه. تمامی این موارد دال بر این فرضیه‌اند که عدالت الهی و نماینده بشریش در این دنیای فانی با موارد فوق جنگیده‌اند، و در همین نقاط متناقض است که قدرت مخرب آتش تنها در یکی از ادیان به عنوان نماد پاکی پدیدار می‌شود. آیین زرتشت برای آتش نقش منجی و مبارزی را قائل می‌شود که توانایی‌های بالقوه ویرانگرش در برابر شر و تجلی‌های زمینی آن قرار می‌گیرد.

۳. آتش جنگنده مزدایی

دین زرتشت، واقعیت را از ورای مجموعه‌ای از تضادهای دوگانه درک و تعریف می‌کند، در این میان دوگانه متضاد خیر و شر همچنان پابرجا مانده است. از این تضاد ریشه‌ای، رشته طولی از تقسیمات هستی‌شناسانه نشأت می‌گیرند که به برخی از آنها در بالا اشاره شد: پاکی / ناپاکی، نور / روشنایی، و همچنین نظم / آشفتگی، هستی / نیستی، بدبختی / خوشبختی و غیره. اگر چه آتش نوعی داده اجتماعی اجتناب‌ناپذیر باقی مانده، اما در عوض به واسطه مرکزیت بی‌منزاع تضاد دوگانه خیر و شر است که به بالاترین حد از قدرت نمادین خود می‌رسد. افزون بر این، همانطور که اشاره شد، آتش به عنوان نشانه خیر، نقش عملی و الایی را در تقویت

نیروی خیر در برابر نیروی شر ایفا می‌کند. از اینرو، اگر چه ممکن است که در اینجا خلاصه‌ای کلی از جایگاه تقویتی آتش را از ورای اشارات کریستنسن (Christensen) (کریستنسن، ۱۹۳۴-۱۹۱۷) ارائه بدهیم، اما نشان خواهیم داد که آتش، وظیفه‌اش را به عنوان نیرویی کمکی به سه روش به انجام می‌رساند.

ابتدا به ویژگی آن به عنوان فاکتوری رعب‌آور می‌پردازیم: در بین عناصر طبیعی، آتش تنها عنصری است که ابعادی از پتانسیل مخربش را به سرعت نشان می‌دهد. در آنجایی که آب برای ایجاد ترس به افزایش حجم، زمین به زلزله‌های نادر، و هوا به کمبود اکسیژن یا به خشونت‌های گاه‌گاهی (توفان‌ها) نیازمند است، اندک شرری برای ایجاد و درک لحظه‌ای از درد و سوزش آتش کافی است. آتش به لطف توانایی بالقوه ویرانگرش، قادر به از میان برداشتن شر، خواستگاه‌هایش و بدکاران است. از همین روست که در طی بعضی جشن‌های برپا شده به گرد اخگرهای پر حرارت، و به ویژه به هنگام برپایی جشن «سته» (رضی، ۵۷۵) تصاویر، نقاب‌ها و یا طرح‌هایی از حیوانات شوم و یا از چهره‌های شیطانی اشباح که تمثیلی از شرند، سوزانده می‌شوند و این کار هنوز هم ادامه دارد.

آتش ایسا (Aša) همچنین قبل از شروع نبردهای جنگی در کارزارها، نقش نوعی تقویت‌کننده روحیه را بازی می‌کند (گیمن، ۱۱۳) به واسطه بعد مقدسی که از ویژگی‌های بارز آن و منسوب به خیر است، آتش با یاری رساندن به پادشاهان و لشکریان در نبرد با اهریمن (شر) عنصر و ابزاری مطلوب برای آنان به حساب می‌آید که منجر به اتحاد حکومت وقت با قدرت معنوی و حکومت دینی می‌شود. بدین ترتیب، آتش ذات بخشنده خود را نمایان می‌سازد: به واسطه آتش حکومت وقت از طریق موبدان تضمین و تطهیر می‌شود.

آتش در دشت‌ها یا مخرب متناقض

«در بین پدیده‌ها، تنها آتش است که می‌تواند به وضوح دو ارزش متضاد را در خود بگنجاند: خیر و شر. (...) آتش در عین حال لطافت و عذاب است. هم در مطبخ یافت می‌شود و هم در روز محشر» (باشلار، ۲۳).

این نقل قول زیبا به دوگانگی شگفت‌آور آتش اشاره دارد. بنابراین آتش با همه نیروی ویرانگرش، بیانگر لطافت نیز می‌باشد و این دوگانگی ضامنی است بر بقا و جاودانگی کانون آتش. او ویرانگر است اما با این وصف، به عنوان فاکتوری برای ثبات اجتماعی شناخته می‌شود. بعد مثبت و خیر آتش، زمانی معنای حقیقی خود را به دست می‌آورد که در تلاقی با

مفهوم طبیعت، بقای نوع بشر در آن و (به زبان امروزی تر) در گروه‌های اجتماعی قرار بگیرد. آتش ویرانگر که به دنیای کشاورزی منسوب می‌شود، حالت دوگانه و متناقضی به خود می‌گیرد، تا آنجا که کنش وی حاصلخیزی دوباره‌ای را به زمین‌های قابل کشت باز می‌گرداند. در اینجا بحث بر سر حریق‌های اختیاری و غیراختیاری در زمین‌های طبیعی، کشاورزی و یا قابل کشت است. دیر بازی است که تأثیر سودمند خاکستر و خاکبرگ‌های ناشی از آتش سوزی جنگل‌ها، وعده باروری و حاصلخیزی را برای نسل‌های آینده به ارمغان می‌آورد و بشر از این کیماگری طبیعی سود می‌برد. دیر زمانی است که آتش در سنت‌ها و رسوم مختلف، منشاء پیدایش آیین «آتش نو» (شوالیه و گیربران، ۴۳۶) شده است که در آن برای انجام پاک‌سازی، زمین‌های زراعی را قبل از بذر افشانی آتش می‌زنند. این در واقع نوعی پاک‌سازی عمیق است که علف‌های هرز را به کلی از بین برده و زمین را برای بذر محصولات آینده کاملاً آماده می‌سازد. نقش مثبت و ثمربخش آتش از چشم ویرژیل به دور نمانده است؛ او در کتاب اول از مجموعه ژئورژیک خود می‌نویسد:

«خوب است که دشتی را به آتش بکشیم (...). به طوری که آتش با زمین ارتباط برقرار کند (...). و آن را پاک کند و رطوبت سطحش را خشک نماید. تا منافذ و کانال‌های زیرزمینی‌ای که شیره نباتات را به ریشه گیاهان جدید می‌برند را باز کند و یا این که خاک را استحکام ببخشد» (به نقل از باشلار، ۱۷۶).

پس به خوبی می‌توان جایگاه متمایز «آتش زراعی» را تصور کرد، آتشی که در چرخش فصول حضوری فعالانه و ثمربخش در جامعه بشری دارد. در واقع این امر نمود جنبه‌ای از آتش است که با «زمان بذر افشانی گیاهان» همزمان است. (هدایت، ۱۴۲)

«می‌گویند که در صدمین روز بعد از زمستان، ایرانیان خود را برای جشن سته آماده می‌کنند، چرا که در آن زمان آنان می‌پنداشتند که دوره سرما و سختی را پشت سر گذاشته‌اند و این که این دوره رکود ناشی از وجود اهریمن کم کم رو به افول است» (ابن خلف تبریزی، ۵۷۳).

از سویی دیگر، این آتش سودمند، به نوعی پیام‌آور فرارسیدن بهار، و حیات نو و باروری طبیعت بوده است. تصور بر این است که جشن سته که قاعدتاً با آغاز فصل جدید برپا می‌شد، دارای جنبه مذهبی بوده و آیین‌های متفاوتی در آن برگزار می‌شده که همگی به خاطر احترام خاص نسبت به آتش بوده است (برای مثال می‌توان به همت همگانی برای گردآوری خار و خاشاک برای تهیه آتش اشاره کرد).

۱. نماد فرزندی یا آتش جنسی شده

نقش نمادین آتشی که قادر به بارور نمودن طبیعت است، تا جایی بسط می‌یابد که هم ردیف زاد و ولد انسانی می‌شود. همزیستی اولیه طبیعت و انسان به گونه‌ای بوده که پرداختن به یکی موجب غفلت از دیگری نمی‌شود. درباره این موضوع، در ایران جشنی به نام چهارشنبه سوری برپا می‌شده که هنوز هم ادامه دارد. در این جشن شام گاهی، جوانان از روی آتش می‌پرند و همزمان طبق سنت، برای سال آینده آرزوی سلامتی و ازدواجی نیکو می‌کنند. این جشن به «جشن بلترن» (Beltrin) که خاستگاهی سلتی دارد و در اولین روز ماه می (دهه اول اردیبهشت) برگزار می‌شود، شباهت دارد. باشلار به این جشن این چنین اشاره می‌کند: «زمانی که دختر جوانی سه بار از روی آتش به سمت جلو و عقب می‌پرد، می‌گویند که او به زودی ازدواج خواهد کرد و زندگی خوب و فرزندان بسیاری خواهد داشت.» (۶۳)

جالب است بدانیم که بر اساس این عقیده، چنانچه در هنگام پریدن، آتش یا دود آن به دختر برخورد نکند، او تا سه سال فرزندی نخواهد داشت. ویژگی‌های این گونه اعتقادات نمادین مربوط به آتش، جنسی کردن این عنصر الهی است. از میان چهار عنصر اصلی، تنها باد و آتش جزء عناصر نر محسوب می‌شوند. این ویژگی در آداب و رسوم هندوها با نام «ژومینگ» معروف است که بر اساس آن خاکستر بجای مانده از آتش را با غذای چهارپایان در هم می‌آمیزند و یا چهارپایان را از روی آن عبور می‌دهند؛ عملی که باعث بارور شدن زنانی می‌شود که از گوشت همین حیوانات تغذیه می‌کنند.

بدین گونه، نماد آتش گسترده‌تر شده و جنبه جنسی را نیز در بر می‌گیرد. فریزر (قوم‌شناس) در اثری به نام *اسطوره‌هایی در باب منشاء آتش*، صفحات متعددی را به بعد جنسی آتش اختصاص داده است که از نظر وی نقطه تلاقی قلمرو انسان و حیوان به شمار می‌رود. در تعداد زیادی از افسانه‌ها، منسب پدر آتش را به یک پرنده یا یک جانور پستاندار کوچک نسبت داده‌اند که بشر یا به طور عام‌تر زنان، اخگر یا خود شعله را از آن ربوده‌اند. شایان ذکر است که این تصرف غالباً به لطف وساطت زنان و در کل به مدد کسانی انجام می‌شود که به عنوان نگهدارندگان آتش مطبخ محسوب می‌شوند. با توجه به اشاره فریزر، می‌توان گفت که همکاری میان آتش و زن در بعضی از آداب و رسوم قدیمی، تا آنجا پیش می‌رود که اصل وجود آتش را به وجود زن اطلاق می‌کنند. این عقیده به وضوح در اسطوره‌ای از آمریکای لاتین هم به چشم می‌خورد که در آن قهرمان داستان برای به دست آوردن راز آتش، زنی را دنبال می‌کند: «مرد به روی زن پرید، او را محکم گرفت. به او گفت: اگر راز

آتش را نگوید (با او به خشونت رفتار خواهد کرد). زن پس از تقلائی فراوان برای فرار پذیرفت که سر آتش را فاش کند.» (فریزر، ۱۶۴)

بدین ترتیب زن منزلت رازداری شعله را به خود اختصاص می‌دهد. این نقل قول، ارزش ذاتی آتش را در آن آداب و رسوم آشکار می‌سازد، ارزشی که مرد برای به دست آوردنش به خشونت متوسل می‌شود.

علی‌رغم موقعیت‌های یاد شده، هم‌کنشی تنگاتنگ میان آتش و جنسیت امری فرعی باقی می‌ماند، در حالی که مسئله وجود آتش در حیوانات پیوسته در رسوم مختلف متجلی می‌شود. به طور مثال طبق گفته فریزر افعی «قبلاً تنها موجودی به شمار می‌رفته که صاحب آتش بوده و آن را در داخل بدنش پنهان کرده بود.» (همان، ۱۸). در اینجا صحبت از یک افسانه استرالیایی است که در فاصله هزاران فرسخی با آیین زرتشتی ایجاد شده است. با این حال این نکته را باید بیان کنیم که مار در افسانه‌های ایرانی مربوط به آتش، جایگاه خاص خود را دارد:

«هوشنگ شاه هنگام راه رفتن در یک کوره راه مار بزرگ و سیاهی را می‌بیند. او به سمت مار سنگی پرتاب می‌کند که به مار نمی‌خورد و به صخره‌ای برخورد می‌کند. مار می‌گریزد و جرقه حاصل از این برخورد در خار و خاشاک می‌افتد و آتش را پدید می‌آورد» (رضی، ۵۲۵).

در اینجا نقش اعطاء شده به مار، همانی نیست که بومیان استرالیایی به آن می‌دهند. مار در داستان ایرانی پیش از هر چیز گزینه‌ای تصادفی است که اصولاً بر افروختن شعله به آن بستگی ندارد. با وجودی که افعی داستان استرالیایی منبع واقعی آتش به حساب می‌آید. در این داستان استرالیایی نوعی ارتباط خاص بین آتش و «فریننده» آیین مسیحیت وجود دارد. لازم به ذکر است که در داستان مربوط به هوشنگ شاه، وی موفق به کشتن مار نمی‌شود. این شکست به ظاهر بی‌اهمیت منجر به ایجاد عقیده نمادین دیگری می‌شود. در حقیقت (ضروری است که همیشه این را به یاد بیاوریم) اتفاقات (و اغلب اتفاقات بی‌اهمیت و جزئی) ذکر شده در اسطوره‌ها و افسانه‌های مختلف، همیشه دارای بار معنایی متعالی‌اند (در معنای واقعی کلمه و نه بر اساس برداشت کانت). به بیان دیگر در اسطوره، کوچکترین اعمالی که آگاهانه یا نا آگاهانه از سوی قهرمان سر می‌زند بر روی اتفاقات و به ویژه (مقاله حاضر دال بر این قضیه است) به شیوه‌ای نمادین بر روی تارو پود حوادث داستانی «عالم امکان» که در اسطوره رخ می‌دهند، مستقیماً تأثیر می‌گذارند. از این رو برای رسیدن به مرحله ذکر شده، کنش متقابل بین پادشاه، مار و شعله ایجاد می‌شود که اعتقادات مزدایی آن را به پیدایش ایزدان زرتشتی باز

می‌گردانند: در نظر آنان، این مسئله که آتش فرزند خداوند است، بسیار مسجل و قطعی است. آتش پسر الهی اهورا، خداوندگار بزرگ و تجسم الهی پاکی است. هوشنگ شاه اگر چه نتوانست مار را بزند، ولی با این همه موفق شد که شعله را برافروزد، زیبایی، پاکی و نور فروزان آتش را فرا بخواند. ناکامی هوشنگ شاه در مقیاس گیتی شناسی به پیروزی خیر بر شر (اهریمن) بدل می‌گردد، چرا که به گونه‌ای نمادین نیروی کمکی مقدس وارد صحنه نبرد علیه نیروهای ظلمانی می‌شود.

۲. تضاد دوگانگی زندگی و مرگ

آتش که شعله‌هایش بی‌وقفه زبانه می‌کشند، از سکون واهمه دارد. آتش این قابلیت را دارد که فضایی عظیم را اشغال کند و در عین حال می‌تواند در کنج محقر آتشدان شومینه‌ای جای بگیرد. تنها همین تناقض برای بیان حالت همه‌گیر آتش کافی است. این دوگانگی آتش از منظر ریخت‌شناسی با دوگانگی نمادینش همخوانی کامل دارد. تا بدینجا ملاحظه کردیم که آتش می‌تواند همزمان ارزشی مثبت و یا منفی را به خود بگیرد. به عبارت دیگر، آتش در نقطه عطف دو مقوله مرگ و زندگی قرار دارد. این وضعیت استقرار مطمئناً از قابلیت متناقض نشأت می‌گیرد و به عنوان عاملی است که می‌تواند سرآغاز زندگی باشد یا از آن بکاهد.

انسان خیال‌پرداز درمقابل آتش هم به زندگی می‌اندیشد، هم به مرگ. آتش بی‌دوام و در عین حال پر شرر است، پرتو آن می‌تواند با دمیدنی محو شود و به همین ترتیب بارقه‌ای می‌تواند به آن حیات ببخشد (...). بنابراین آتش تولد و مرگی آسان است. تضادی که به خوبی برقرار گشته، زندگی و مرگ به خوبی در اینجا در کنار یکدیگر جای گرفته‌اند (باشلار، ۱۹۶۱، ۲۵).

این عبارات زیبا، کلام ما را به بهترین نحو تداعی می‌کنند. و از سویی دیگر توجه ما را وراى هرگونه برداشت نمادین از ذات آتش، به خود جلب می‌کنند. در حقیقت، از دیدگاه هستی‌شناسانه، آتش در درون خود، همان تحولاتی را ایجاد می‌کند که در طبیعت به نمایش می‌گذارد. اگر آتش تغذیه نشود، نابود می‌شود، چنان که گویی از درون می‌میرد. او زندگی و مرگ را تقسیم می‌کند، اما نمی‌تواند از حیات دست بکشد. هنگامی که پتانسیل مخربش را به کار می‌بندد، در شرایط مطلوبی است که برای بلعیدن همه چیز، بسیار نیرومند است. اما او به خاطر عطش سیری ناپذیرش نسبت به مواد سوختنی، ذاتاً ضعیف و بی‌رمق باقی می‌ماند. ولی در هر صورت او محکوم است تا ببیند که ماده سوختنی‌اش تحلیل می‌رود، و اگر چه درست

است که او برای دوام ابدی، وابسته به محیط پیرامونش است، اما این نکته نیز حقیقت دارد که خرده شرری برای شعله‌ور شدن دوباره‌اش کافی است. آتش هم همانند ققنوس که از همان ابتدا پرنده‌ای مقدس بود و تداعی کننده‌ی خدای خورشید در هلیوپلیس (Héliopolis) (مصر باستان، دو هزار سال پیش از میلاد مسیح) از خاکسترش جان دوباره می‌گیرد. این مقایسه مناسب و بجا به ظهور بعد دیگری از آتش منتهی می‌شود: حیات مجدد.

۲-۱. آتش به عنوان نماد متعالی گذر از دوگانه زندگی / مرگ

اعتقاد ماوراءالطبیعی به حیات مجدد، زمانی به معنای کامل خویش می‌رسد که از دیدگاه زرتشتی مورد بررسی قرار گیرد. پیروان این آیین، همیشه آتش را می‌پایند، تا هیچگاه خاموش نشود. برای این کار، هیزم‌های رو به خاموشی را در میان آتش‌های بزرگتر قرار می‌دهند. با این روش آتش به طور نمادین تمایزش را به جاودانگی نشان داده، پیدایش خود را از سر گرفته و قدرتش را دوباره از درون چرخه‌ای بی‌وقفه آغاز می‌کند. این چرخه همان روند جاودانه‌ی احیای ارواح بشری را تداعی می‌کند که به محض ظهورشان آن را طی می‌کنند. برای درک بهتر بعد نمادین این فرایند، بهتر است که همچنان از دیدگاه زرتشتی به بحث ویژه‌ی حیات مجدد در جهنم بپردازیم. با فرض پذیرش حیات پس از مرگ و وجود ناگزیر جزایی جسمی - روحی، زرتشتیان می‌پندارند که ارواح بد و شریر به جهنم برده می‌شوند، اما مسئله قابل بحث این است که جهنم برای آنان مکانی برای زدودن ناپاکی‌هاست. در این دیدگاه به غایت مثبت درباره‌ی سرنوشت بشر، جهنم همانند مکانی مفید برای شروع مجدد و انتقال است. به بیانی بهتر، جهنم بعد از پایان فرایند پاک‌سازی ارواح خبیث، جای خود را به قلمروی گسترده‌ی اهورا می‌دهد. با توجه به تعالیم کتاب انجیل درباره‌ی این اعتقاد، بحث ما بر سر ویژگی‌های بخش فلسفه‌ی مزداست: امید به وعده‌ی حیات پس از مرگ، به رستاخیز در زمان جلوس اهورا که عدالت را در زمین می‌گستراند و دنیای در حال فروپاشی را آباد می‌کند (همانند آتش که جانی دوباره می‌گیرد). بنابراین آتش نمادین، با آن تمایزش به جاودانگی، همیشه منطق پاک‌سازی شر توسط خیر را به نمایش می‌گذارد. آتش احیاء کننده که با «عمل» و تقدس‌اش درستی حرکت متعالی روح به سمت مقصد نهایی‌اش را رقم می‌زند، به گونه‌ای در مسیر درست سرنوشت انسان تأثیرگذار است: همزیستی جسمانی با اهورا.

۲-۲. اعطای پاکی یا مشخصه بارز آتش احیاگر

آتش، نشان پاکی و آرامش هستی و ماوراءالطبیعه، بهره‌مند از ویژگی پاک‌سازی ماده و جوهره روان است. در حقیقت، چنانچه وی عاری از این ویژگی می‌بود، هیچ‌گاه نمی‌توانست رابطی بین دنیای خاکی انسان و قلمروی روحانی اهورا باشد. سنت، نام ورها (varha) یا بهرام را بر این مشخصه می‌نهد که از دیدگاه زرتشتی بیانگر این است که آتش از بهترین‌هاست. به واسطه ذات پاک‌کننده و الهی‌اش، زرتشتیان آن را از مواد ناپاک دور نگه می‌دارند؛ به بیان دیگر از موادی که به خوبی در آتش نمی‌سوزند و دود می‌کنند. و این دلیلی است برای توجیه اعتقاد پیروان این آیین که هیچ‌گاه اجساد مردگان را نمی‌سوزانند. این اجساد، همانند رسوم بعضی از قبایل آمریکای شمالی، با آداب و تشریفات خاصی بر سر قلعه کوه‌ها نهاده می‌شوند، تا لاشخورها و شغال‌ها آنها را بدرند. این عمل به خاطر نیالودن زمین مادر (با دفن اجساد) و بیشتر به خاطر نیالودن آتش به وسیله سوزاندن اجساد است. لازم به ذکر است که در آیین زرتشتی، آتش که حضوری مؤثر و همیشگی در زندگی روزمره انسان دارد، همانند اعتقاد هندوها در انتقال اجساد از این دنیا به دنیای دیگر نقشی ندارد. مبحثی را که پیش از این آوردیم، گواه مستدلی است بر عدم شباهت، در این مورد خاص، بین این دو سنت؛ همچنین به نظر ما می‌تواند گواهی بر حضور و جایگاه غالب عنصر آتش در قلمروی انسانی باشد: آتش به عنوان تجلی برتر زندگی می‌بایست خود را در مقابل کوچکترین خطری از تماس با ماده ناپاک یا ماده‌ای که ماهیتش را تغییر می‌دهد، حفظ کند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشیدیم ویژگی‌های نمادین عنصر آتش را بازگشاییم. بدیهی است که آتش ساختاری همزمان متراکم و فرار، و ظاهری ظریف و درعین حال نیرویی مخرب دارد که می‌تواند به عنوان سر‌آغازی آرمانی برای تفاسیر نمادین مختلف به حساب آید. در ادیان مختلف وجوه متفاوت نمادین آتش قابل‌بازیابی است اما قصد ما در این مقاله برقراری ساختاری دو‌گانه از تفاسیر بعد نمادین آتش در آیین زرتشتی، با روش تحلیلی است که این مهم را با ایجاد تناسبی دو‌گانه از این نماد به انجام رسانیدیم. کار ما در واقع ارائه مطالب جامع و خلاصه‌ای از مطالعات باشلار، که به سهم خود در اثرش به گردآوری مجموعه ارزشمندی درباره جایگاه اجتماعی آتش پرداخته، نبوده است؛ بلکه تلاش ما نمایان کردن تقابل در ساختار متناقض آتش، در چارچوب آیین زرتشت است. شناخت این تناقض به ما اجازه می‌دهد که در

ورای نمادها و در راستای تحقیق پژوهشگرانی همچو فریزر و باشلار به بعد مردم شناختی یکی از فریبنده‌ترین عناصر طبیعی برسیم.

کتاب‌شناسی

- ابن خلف تبریزی، محمد حسین. (۱۳۳۵-۱۳۳۰). *برهان قاطع*، جلد دوم، تهران: انتشارات زوار.
- باشلار، گاستون (۱۳۷۸). *روانکاوی آتش*، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۰). *پژوهشی در گاهشماری و جشن‌های ایران باستان*، جلد اول، تهران، بهجت.
- فروه‌وشی، بهرام. (۱۳۵۵). *جهان فروری*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گیمن، دوشن. (۱۳۷۵). *دین ایران باستان*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: انتشارات فکر روز.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲). *نیرنگستان*، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- Bachelard, Gaston. (1949). *La psychanalyse du feu*, Paris, Gallimard.
- . (1961). *La flamme d'une chandelle*, Paris, PUF.
- CHevalier, Jean et GHEERBRANT, Alain. (1982). *Dictionnaire des symboles*, Paris, Bouquin; Robert Laffont/Jupiter.
- CHouraqui, André. (1989). *La Bible*, Paris, Desclée de Brouwer/
- Dante, Alighieri. (1996). *La Divine Comédie, L'Enfer*, Paris, Relié.
- Ducrot, Oswald, Schaeffer, Jean-Marie. (1995). *Nouveau dictionnaire encyclopédique des sciences du langage*, Paris, Seul.
- Frazer, Sir James George. (1991). *Mythes sur l'origine du feu*, Paris, Payot.